

به نام خدایی

که خدای همه است

این اثر تقدیم است به:

همه‌ی آنان که باور دارند

دیگران هم انسانند

و حق دارند بیندیشند

نگاه قرآنی حافظ

مؤلف: مصطفی بادکوبه‌ای هزاوه‌ای



کتابخانه

سرشناسه	بادکوبه ای هزاوه ای، مصطفی، -
عنوان و نام پدیدآور	نگاه قرآنی حافظ/مؤلف مصطفی بادکوبه ای.
مشخصات نشر	تهران: نشر علم، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری	۷۵۲ ص.
شابک	۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۴۰-۰
وضعیت فهرست نویسی	فیبا
عنوان قراردادی	دیوان، شرح
یادداشت	کتابنامه: ص. ۷۳۵.
یادداشت	نمایه.
موضوع	حافظ، شمس الدین، محمد- ۷۹۲ق -- معلومات -- قرآن.
موضوع	حافظ، شمس الدین، محمد- ۷۹۲ق -- دیوان -- نقد و تفسیر.
موضوع	قرآن در ادبیات فارسی.
موضوع	شعر فارسی -- قرن ۸ق. -- تاریخ و نقد.
شناسه افزوده	حافظ، شمس الدین محمد، - ۷۵۲ق. دیوان، شرح
رده بندی کنگره	۱۳۹۴ ب۲ ق/ PIR۵۴۳۷
رده بندی دیویی	۸۵۱/۳۲
شماره کتابشناسی ملی	۳۹۴۷۰۴۷



شعری

نگاه قرآنی حافظ

مؤلف: مصطفی بادکوبه ای هزاوه ای

چاپ اول: ۱۳۹۴

تیراژ: ۱۱۰۰ نسخه

لیتوگرافی: کوثر

چاپ: رامین

مرکز پخش علم: خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، خیابان شهدای ژاندارمری

بن بست گرانفر، پلاک ۴، تلفن ۶۶۴۱۲۳۵۸

حق چاپ برای ناشر محفوظ است.

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۲۴-۷۴۰-۰

فهرست مطالب و غزلیات

۲۵	 بهانه‌ی تألیف کتاب
۳۱	 اساس الهام‌ها
۳۵	 غزل ۱- اَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي اذْكُاسًا وَتَنَاوِلَهَا.
۳۸	 غزل ۲- صلاح کار کجا و من خراب کجا.
۴۰	 غزل ۳- اگر آن تُرک شیرازی به دست آرد دلِ ما را
۴۲	 غزل ۴- صبا! به لطف بگو آن غزالِ رعنا را
۴۴	 غزل ۵- دل می‌رود ز دستم صاحب‌دلانِ خدا را
۴۸	 غزل ۶- به ملازمانِ سلطان که رساند این دعا را
۵۰	 غزل ۷- صوفی بیا که آینه صافی ست جام را
۵۱	 غزل ۸- ساقیا برخیز و در ده جام را
۵۳	 غزل ۹- رونقِ عهدِ شباب است دگر بستان را
۵۵	 غزل ۱۰- دوش از مسجد سویی میخانه آمد پیرِ ما
۵۶	 غزل ۱۱- ساقی به نور باده بر افروز جامِ ما
۵۸	 غزل ۱۲- ای فروغِ ماهِ حُسن از رویِ رخشانِ شما
۵۹	 غزل ۱۳- می‌دمد صبح و کُلّه بست سحاب
۶۰	 غزل ۱۴- گفتم ای سلطانِ خوبان رحم کن بر این غریب
۶۱	 غزل ۱۵- ای شاهدِ قدسی که کشد بندِ نقابت

- غزل ۱۶- خَمی که ابروی شوخِ تو در کمان انداخت ۶۲
- غزل ۱۷- سینه از آتشِ دل در غمِ جانانه بسوخت ۶۳
- غزل ۱۸- ساقیا آمدنِ عید مبارکِ بادت ۶۴
- غزل ۱۹- ای نسیمِ سحر آرامگه یار کجاست ۶۵
- غزل ۲۰- روزه یکسو شد و عید آمد و دل‌ها برخاست ۶۷
- غزل ۲۱- دل و دینم شد و دلبر به ملامت برخاست ۶۹
- غزل ۲۲- چو بشنوی سخنِ اهلِ دل مگو که خطاست ۷۰
- غزل ۲۳- خیالِ رویِ تو در هر طریق همراه ماست ۷۱
- غزل ۲۴- مطلب طاعت و پیمانِ و صلاح از منِ مست ۷۲
- غزل ۲۵- شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست ۷۶
- غزل ۲۶- زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست ۷۹
- غزل ۲۷- در دیرِ مغان آمد یارم قدحی در دست ۸۰
- غزل ۲۸- به جانِ خواجه و حقِ قدیم و عهد درست ۸۱
- غزل ۲۹- ما را زخیالِ تو چه پروایِ شراب است ۸۴
- غزل ۳۰- زلفت هزار دل به یکی تار مو بیست ۸۶
- غزل ۳۱- آن شبِ قدری که گویند اهلِ خلوت امشب است ۸۷
- غزل ۳۲- خدا چو صورت و ابرویِ دلگشای تو بست ۸۹
- غزل ۳۳- خلوت گزیده را به تماشا چه حاجت است ۹۰
- غزل ۳۴- رواقِ منظرِ چشمِ من آشیانه‌ توست ۹۴
- غزل ۳۵- برو به کارِ خود ای واعظ این چه فریادست ۹۵
- غزل ۳۶- تا سرِ زلفِ تو در دستِ نسیم افتاده است ۹۶
- غزل ۳۷- بیا که قصرِ امل سخت سست بنیاد است ۹۸
- غزل ۳۸- بی مهرِ رختِ روزِ مرا نور نمانده است ۱۰۱
- غزل ۳۹- باغِ مرا چه حاجتِ سرو و صنوبر است ۱۰۲
- غزل ۴۰- المنة لله که در می‌کده باز است ۱۰۳
- غزل ۴۱- اگر چه باده فرح بخش و باد گل بیزاست ۱۰۴

- غزل ۴۲- حال دل با تو گفتنم هوس است ۱۰۵
- غزل ۴۳- صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوش است ۱۰۶
- غزل ۴۴- کنون که در کف گل جام باده صاف است ۱۰۷
- غزل ۴۵- درین زمانه رفیقی که خالی از خلل است ۱۰۹
- غزل ۴۶- گل در برو می در کف و معشوق به کام است ۱۱۰
- غزل ۴۷- به کوی میکده هر سالکی که ره دانست ۱۱۱
- غزل ۴۸- صوفی از پرتو می رازِ نهانی دانست ۱۱۲
- غزل ۴۹- روضه خلد برین خلوت درویشان است ۱۱۳
- غزل ۵۰- به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است ۱۱۵
- غزل ۵۱- لعل سیراب به خون تشنه لب یار من است ۱۱۶
- غزل ۵۲- روزگاریست که سودای بتان دین من است ۱۱۷
- غزل ۵۳- منم که گوشه میخانه خانقاه من است ۱۱۸
- غزل ۵۴- زگریه مردم چشمم نشسته در خون است ۱۲۰
- غزل ۵۵- خم زلف تو دام کفر و دین است ۱۲۱
- غزل ۵۶- دل سرا پرده محبت اوست ۱۲۲
- غزل ۵۷- آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست ۱۲۴
- غزل ۵۸- سر ارادت ما و آستان حضرت دوست ۱۲۶
- غزل ۵۹- دارم امید عاطفتی از جناب دوست ۱۲۸
- غزل ۶۰- آن پیک نامور که رسید از دیار دوست ۱۲۹
- غزل ۶۱- صبا اگر گذری افتدت به کشور دوست ۱۳۱
- غزل ۶۲- مرحبا ای پیک مشتاقان بده پیغام دوست ۱۳۲
- غزل ۶۳- روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست ۱۳۳
- غزل ۶۴- اگر چه عرض هنر پیش یار بی ادبیست ۱۳۶
- غزل ۶۵- خوشتر ز عیش و صحبت باغ و بهار چیست ۱۳۸
- غزل ۶۶- بنال بلبل اگر با منت سرباریست ۱۴۲
- غزل ۶۷- یارب این شمع دل افروز زکاشانه کیست ۱۴۳

- غزل ۶۸- ماهم این هفته برون رفت و به چشمم سالیست ۱۴۴
- غزل ۶۹- کس نیست که افتاده آن زلفِ دوتانیست ۱۴۵
- غزل ۷۰- مردم دیده ما جز به رخت ناظر نیست ۱۴۸
- غزل ۷۱- زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست ۱۵۰
- غزل ۷۲- راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست ۱۵۱
- غزل ۷۳- روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست ۱۵۵
- غزل ۷۴- حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست ۱۵۷
- غزل ۷۵- خواب آن نرگس فتان تویی چیزی نیست ۱۶۰
- غزل ۷۶- جز آستان توام در جهان پناهی نیست ۱۶۱
- غزل ۷۷- بلبلِ برگِ گلی خوش رنگ در منقار داشت ۱۶۳
- غزل ۷۸- دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت ۱۶۵
- غزل ۷۹- کنون که می دمد از بوستان نسیم بهشت ۱۶۶
- غزل ۸۰- عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت ۱۶۷
- غزل ۸۱- صبحدم مرغِ چمن با گلِ نوخاسته گفت ۱۷۰
- غزل ۸۲- آن تُرکِ پری چهره که دوش از برما رفت ۱۷۱
- غزل ۸۳- گر ز دست زلفِ مشکینت خطایی رفت رفت ۱۷۲
- غزل ۸۴- ساقی بیار باده که ماه صیام رفت ۱۷۳
- غزل ۸۵- شربتی از لبِ لعلش نجشیدیم و برفت ۱۷۴
- غزل ۸۶- ساقی بیا که یار ز رخ پرده برگرفت ۱۷۵
- غزل ۸۷- حسنت به اتفاقِ ملاححت جهان گرفت ۱۷۶
- غزل ۸۸- شنیده ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت ۱۷۷
- غزل ۸۹- یارب سببی ساز که یارم به سلامت ۱۸۱
- غزل ۹۰- ای هُدْ هُدْ صبا به سبا می فرستمت ۱۸۲
- غزل ۹۱- ای غایب از نظر به خدا می سپارمت ۱۸۴
- غزل ۹۲- میر من خوش میروی کاندل سرو پا میرمت ۱۸۵
- غزل ۹۳- چه لطف بود که ناگاه رشحه قلمت ۱۸۶

- غزل ۹۴- زان یارِ دل نوازم شکریست با شکایت ۱۸۷
- غزل ۹۵- مدامم مست می دارد نسیم جعدِ گیسویت ۱۹۱
- غزل ۹۶- دردِ ما را نیست درمان الغیاث ۱۹۲
- غزل ۹۷- تویی که بر سر خوبان کشوری چون تاج ۱۹۳
- غزل ۹۸- اگر به مذهبِ تو خونِ عاشق است مباح ۱۹۴
- غزل ۹۹- دلِ من در هوایِ رویِ فرخ ۱۹۵
- غزل ۱۰۰- دی پیر می فروش که ذکرش بخیر باد ۱۹۶
- غزل ۱۰۱- شراب و عیشِ نهان چیست؟ کار بی بنیاد ۱۹۷
- غزل ۱۰۲- دوش آگهی زیارِ سفر کرده داد باد ۱۹۸
- غزل ۱۰۳- روزِ وصلِ دوستانِ یاد باد ۱۹۹
- غزل ۱۰۴- جمالت آفتابِ هر نظر باد ۲۰۰
- غزل ۱۰۵- صوفی ار باده به اندازه خورد نوشش باد ۲۰۱
- غزل ۱۰۶- تنت به نازِ طیبیان نیازمند مباد ۲۰۳
- غزل ۱۰۷- حُسن تو همیشه در فزون باد ۲۰۴
- غزل ۱۰۸- خسروا گویِ فلک در خمِ چوگانِ تو باد ۲۰۵
- غزل ۱۰۹- دیرِیست که دلدارِ پیامی نفرستاد ۲۰۶
- غزل ۱۱۰- پیرانه سرم عشقِ جوانی به سر افتاد ۲۰۷
- غزل ۱۱۱- عکسِ روی تو چو در آینهٔ جام افتاد ۲۰۸
- غزل ۱۱۲- آنکه رخسار ترا رنگِ گل و نسرين داد ۲۱۲
- غزل ۱۱۳- بنفشه دوش به گل گفت و خوش نشانی داد ۲۱۳
- غزل ۱۱۴- همایِ اوجِ سعادت به دامِ ما افتد ۲۱۴
- غزل ۱۱۵- درختِ دوستی بنشان که کام دل به بار آرد ۲۱۵
- غزل ۱۱۶- کسی که حُسنِ خطِ دوست در نظر دارد ۲۱۷
- غزل ۱۱۷- دلِ ما به دور رویت زچمن فراغ دارد ۲۱۸
- غزل ۱۱۸- آن کس که به دست جام دارد ۲۱۹
- غزل ۱۱۹- دلی که غیبِ نمایست و جامِ جم دارد ۲۲۰

- غزل ۱۲۰- بتی دارم که گرد گل زسنبُل سایه بان دارد ۲۲۵
- غزل ۱۲۱- هر آنکو خاطرِ مجموع و یارِ نازنین دارد ۲۲۶
- غزل ۱۲۲- هر آنکه جانبِ اهلِ خدا نگه دارد ۲۲۷
- غزل ۱۲۳- مطرب عشق عجب ساز و نوائی دارد ۲۲۹
- غزل ۱۲۴- آنکه از سنبُلِ او غالیه تابی دارد ۲۳۱
- غزل ۱۲۵- شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد ۲۳۲
- غزل ۱۲۶- جان بی جمال جانان. میل جهان ندارد ۲۳۳
- غزل ۱۲۷- روشنی طلعتِ تو ماه ندارد ۲۳۴
- غزل ۱۲۸- نیست در شهر نگاری که دلِ ما ببرد ۲۳۵
- غزل ۱۲۹- اگر نه باده غمِ دل زیادِ ما ببرد ۲۳۷
- غزل ۱۳۰- سحر بلبِل حکایت با صبا کرد ۲۳۸
- غزل ۱۳۱- بیا که تُرکِ فلک خوانِ روزه غارت کرد ۲۳۹
- غزل ۱۳۲- به آبِ روشنِ می عارفی طهارت کرد ۲۴۰
- غزل ۱۳۳- صوفی نهاد دام و سرِ حُقه باز کرد ۲۴۱
- غزل ۱۳۴- بلبلی خونِ دلی خورد و گُلی حاصل کرد ۲۴۲
- غزل ۱۳۵- چو باد عزمِ سرِ کوی یار خواهم کرد ۲۴۳
- غزل ۱۳۶- دست در حلقهٔ آن زلفِ دوتا نتوان کرد ۲۴۴
- غزل ۱۳۷- دل از من برد و روی از من نهان کرد ۲۴۶
- غزل ۱۳۸- رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد ۲۴۷
- غزل ۱۳۹- دلبر برفت و دلشدگان را خبر نکرد ۲۴۸
- غزل ۱۴۰- دیدی ای دل که غمِ یار دگریار چه کرد ۲۴۹
- غزل ۱۴۱- دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد ۲۵۰
- غزل ۱۴۲- سالها دل طلبِ جامِ جم از ما می کرد ۲۵۱
- غزل ۱۴۳- به سرِ جامِ جم آنکه نظر توانی کرد ۲۵۵
- غزل ۱۴۴- یاد باد آنکه زما وقتِ سفر یاد نکرد ۲۵۷
- غزل ۱۴۵- چه مستی است ندانم که رو به ما آورد ۲۵۸

- غزل ۱۴۶- صبا وقت سحر بویی ز زلفِ یار می آورد ۲۵۹
- غزل ۱۴۷- نسیم بادِ صبا دوشم آگهی آورد ۲۶۰
- غزل ۱۴۸- یارم چو قدح به دست گیرد ۲۶۱
- غزل ۱۴۹- دلم جز مهرِ مهرویان طریقی بر نمی گیرد ۲۶۲
- غزل ۱۵۰- ساقی ارباده از این دست به جام اندازد ۲۶۳
- غزل ۱۵۱- دمی با غم به سر بردن جهان یکسر نمی ارزد ۲۶۴
- غزل ۱۵۲- در ازل پرتوِ حُسنِ ز تجلی دم زد ۲۶۵
- غزل ۱۵۳- سحر چون خسروِ خاور عَلمِ برکوهساران زد ۲۶۶
- غزل ۱۵۴- راهی بزن که آهی بر سازِ آن توان زد ۲۶۷
- غزل ۱۵۵- اگر روم ز پی اش فتنه ها برانگیزد ۲۶۸
- غزل ۱۵۶- به حُسنِ خُلق و وفا کس به یارِ ما نرسد ۲۶۹
- غزل ۱۵۷- هر که را با خطِ سبزت سرِ سودا باشد ۲۷۰
- غزل ۱۵۸- من و انکار شراب این چه حکایت باشد ۲۷۱
- غزل ۱۵۹- نقد صوفی نه همه صافی بی غش باشد ۲۷۲
- غزل ۱۶۰- خوش است خلوت اگر یارِ یارِ من باشد ۲۷۳
- غزل ۱۶۱- کی شعرِ تر انگیزد خاطر که حزن باشد ۲۷۴
- غزل ۱۶۲- خوش آمد گل و زان خوشتر نباشد ۲۷۵
- غزل ۱۶۳- گل بی رخِ یار خوش نباشد ۲۷۷
- غزل ۱۶۴- نفسِ بادِ صبا مشک فشان خواهد شد ۲۷۸
- غزل ۱۶۵- مرا مهرِ سیه چشمان ز سر بیرون نخواهد شد ۲۷۹
- غزل ۱۶۶- روز هجران و شبِ فرقتِ یار آخر شد ۲۸۰
- غزل ۱۶۷- ستاره ای بدرخشید و ما و مجلس شد ۲۸۱
- غزل ۱۶۸- گداخت جان که شود کارِ دل تمام و نشد ۲۸۵
- غزل ۱۶۹- یاری اندر کس نمی بینیم یاران را چه شد ۲۸۶
- غزل ۱۷۰- زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد ۲۸۷
- غزل ۱۷۱- دوش از جنابِ آصفِ پیکِ بشارت آمد ۲۸۸

- غزل ۱۷۲- عشق تو نهال حیرت آمد ۲۸۹
- غزل ۱۷۳- در نمازم خَمِ ابروی تو با یاد آمد ۲۹۰
- غزل ۱۷۴- مژده ای دل که دگر باد صبا باز آمد ۲۹۱
- غزل ۱۷۵- صبا به تهنیت پیر می فروش آمد ۲۹۲
- غزل ۱۷۶- سحرم دولت بیدار به بالین آمد ۲۹۳
- غزل ۱۷۷- نه هر که چهره بر افروخت دلبری داند ۲۹۴
- غزل ۱۷۸- هر که شد محرم دل در حرم یار بماند ۲۹۷
- غزل ۱۷۹- رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند ۳۰۰
- غزل ۱۸۰- ای پسته تو خنده زده بر حدیث قند ۳۰۴
- غزل ۱۸۱- بعد از این دست من و دامن آن سرو بلند ۳۰۵
- غزل ۱۸۲- حسبِ حالی ننوشتیم و شد ایامی چند ۳۰۶
- غزل ۱۸۳- دوش وقتِ سحر از غصه نجاتم دادند ۳۰۷
- غزل ۱۸۴- دوش دیدم که ملایک در میخانه زدند ۳۱۴
- غزل ۱۸۵- نقدها را بُود آیا که عیاری گیرند ۳۱۹
- غزل ۱۸۶- گر می فروش حاجتِ رندان روا کند ۳۲۰
- غزل ۱۸۷- دلا بسوز که سوز تو کارها بکند ۳۲۳
- غزل ۱۸۸- مرا به رندی و عشق آن فضول عیب کند ۳۲۷
- غزل ۱۸۹- طایر دولت اگر باز گذاری بکند ۳۲۸
- غزل ۱۹۰- کلکِ مشکین تو روزی که ز ما یاد کند ۳۲۹
- غزل ۱۹۱- آن کیست کز روی کرم بامن وفاداری کند ۳۳۱
- غزل ۱۹۲- سرو چمان من چرا میل چمن نمی کند ۳۳۲
- غزل ۱۹۳- در نظر بازی ما بی خبران حیرانند ۳۳۳
- غزل ۱۹۴- سمن بویان غبارِ غم چو بنشینند بنشانند ۳۳۵
- غزل ۱۹۵- غلامِ نرگس مست تو تاجدارانند ۳۳۶
- غزل ۱۹۶- آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند ۳۳۸
- غزل ۱۹۷- شاهدان گر دلبری زین سان کنند ۳۴۱

- غزل ۱۹۸- گفتم کی ام دهان و لبِت کامران کنند؟ ۳۴۲
- غزل ۱۹۹- واعظان کاین جلوه در محراب و منبر می کنند ۳۴۳
- غزل ۲۰۰- دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند ۳۴۵
- غزل ۲۰۱- شرابِ بی غش و ساقیِ خوش دو دام رهند ۳۴۷
- غزل ۲۰۲- بُود آیا که در می کده ها بگشایند ۳۴۸
- غزل ۲۰۳- سالها دفترِ ما در گروه صهبا بود ۳۴۹
- غزل ۲۰۴- یاد باد آنکه نهانت نظری باما بود ۳۵۰
- غزل ۲۰۵- تا زمیخانه و می نام و نشان خواهد بود ۳۵۱
- غزل ۲۰۶- پیش ازینت بیش ازین اندیشه عشاق بود ۳۵۲
- غزل ۲۰۷- یاد باد آنکه سرِ کویِ توأم منزل بود ۳۵۵
- غزل ۲۰۸- خستگان را چو طلب باشد و قوت نبود ۳۵۷
- غزل ۲۰۹- قتلِ این خسته به شمشیرِ تو تقدیر نبود ۳۵۸
- غزل ۲۱۰- دوش در حلقه‌ی ما قصه‌ی گیسویِ تو بود ۳۶۰
- غزل ۲۱۱- دوش می آمد و رخساره برافروخته بود ۳۶۱
- غزل ۲۱۲- یک دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود ۳۶۲
- غزل ۲۱۳- گوهرِ مخزنِ اسرار همان است که بود ۳۶۴
- غزل ۲۱۴- دیدم به خوابِ خوش که به دستم پیاله بود ۳۶۵
- غزل ۲۱۵- به کویِ می کده یارب سحر چه مشغله بود ۳۶۶
- غزل ۲۱۶- آن یار کزو خانه‌ی ما جای پری بود ۳۶۷
- غزل ۲۱۷- مسلمانان مرا وقتی دلی بود ۳۶۸
- غزل ۲۱۸- در ازل هر کو به فیضِ دولت ارزانی بود ۳۶۹
- غزل ۲۱۹- کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود ۳۷۰
- غزل ۲۲۰- از دیده خون دل همه بر روی ما رود ۳۷۱
- غزل ۲۲۱- چو دست بر سرِ زلفش زنم به تاب رود ۳۷۲
- غزل ۲۲۲- از سرکویِ تو هر کو به ملامت برود ۳۷۳
- غزل ۲۲۳- هرگز نقش تو از لوح دل و جان نرود ۳۷۴

- غزل ۲۲۴- خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود ۳۷۵
- غزل ۲۲۵- ساقی حدیث سرو و گل و لاله می رود ۳۷۶
- غزل ۲۲۶- ترسم که اشک در غم ما پرده در شود ۳۷۷
- غزل ۲۲۷- گرچه برواعظ شهر این سخن آسان نشود ۳۷۸
- غزل ۲۲۸- گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود ۳۷۹
- غزل ۲۲۹- بخت از دهان دوست نشانم نمی دهد ۳۸۰
- غزل ۲۳۰- اگر به باده مشکین دلم کشد شاید ۳۸۱
- غزل ۲۳۱- گفتم غم ترا دارم گفتا غمت سر آید ۳۸۲
- غزل ۲۳۲- بر سر آنم که گر ز دست بر آید ۳۸۴
- غزل ۲۳۳- دست از طلب ندارم تا کام من بر آید ۳۸۷
- غزل ۲۳۴- چو آفتاب می از مشرق پیاله بر آید ۳۸۸
- غزل ۲۳۵- زهی خجسته زمانی که یار باز آید ۳۹۰
- غزل ۲۳۶- اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید ۳۹۱
- غزل ۲۳۷- نفس بر آمد و کام از تو بر نمی آید ۳۹۲
- غزل ۲۳۸- جهان بر ابروی عید از هلال و سمه کشید ۳۹۳
- غزل ۲۳۹- رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید ۳۹۴
- غزل ۲۴۰- ابر آذاری بر آمد باد نوروزی وزید ۳۹۵
- غزل ۲۴۱- معاشران ز حریف شبانه یاد آرید ۳۹۶
- غزل ۲۴۲- بیا که رایت منصور پادشاه رسید ۳۹۷
- غزل ۲۴۳- بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید ۳۹۹
- غزل ۲۴۴- معاشران گره از زلف یار باز کنید ۴۰۰
- غزل ۲۴۵- آلا ای طوطی گویای اسرار ۴۰۳
- غزل ۲۴۶- عید است و آخر گل و یاران در انتظار ۴۰۴
- غزل ۲۴۷- صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار ۴۰۵
- غزل ۲۴۸- ای صبا نکتهی از کوی فلانی به من آر ۴۰۶
- غزل ۲۴۹- ای صبا نکتهی از خاک ره یار بیار ۴۰۷



- غزل ۲۵۰- روی بنما و وجودِ خودم از یاد ببر ۴۰۸
- غزل ۲۵۱- شب وصل است و طی شد نامه هجر ۴۱۰
- غزل ۲۵۲- گر بُود عمر و به میخانه رسم بارِ دگر ۴۱۱
- غزل ۲۵۳- ای خرم از فروغ رخت لاله زار عمر ۴۱۲
- غزل ۲۵۴- دیگر ز شاخ سرو سهی بلبلِ صبور ۴۱۳
- غزل ۲۵۵- یوسفِ گم گشته باز آید بکنعان غم مخور ۴۱۴
- غزل ۲۵۶- نصیحتی کنمت بشنو و بهانه مگیر ۴۱۷
- غزل ۲۵۷- روی بنما و مرا گو که زجان دل برگیر ۴۱۹
- غزل ۲۵۸- هزار شکر که دیدم به کامِ خویش باز ۴۲۰
- غزل ۲۵۹- منم که دیده به دیدارِ دوست کردم باز ۴۲۱
- غزل ۲۶۰- ای سروِ نازِ حُسن که خوش می روی به ناز ۴۲۲
- غزل ۲۶۱- دراکه در دلِ خسته توان در آید باز ۴۲۴
- غزل ۲۶۲- حالِ خونینِ دلان که گوید باز؟ ۴۲۵
- غزل ۲۶۳- بیاو کشتیِ ما در شطِ شراب انداز ۴۲۷
- غزل ۲۶۴- خیز و در کاسه زر آبِ طربناک انداز ۴۳۰
- غزل ۲۶۵- بر نیامد از تمنای لبَت کامم هنوز ۴۳۱
- غزل ۲۶۶- دلم رمیده لولی و شی است شورانگیز ۴۳۲
- غزل ۲۶۷- ای صباگر بگذری بر ساحلِ رود ارس ۴۳۵
- غزل ۲۶۸- گل عذاری زگلستانِ جهان ما را بس ۴۳۶
- غزل ۲۶۹- دلا رفیقِ سفر بختِ نیکخواهت بس ۴۳۸
- غزل ۲۷۰- دردِ عشقی کشیده ام که می پرس ۴۳۹
- غزل ۲۷۱- دارم از زلفِ سیاهت گله چندان که می پرس ۴۴۰
- غزل ۲۷۲- باز آی و دل تنگ مرا مونس جان باش ۴۴۱
- غزل ۲۷۳- اگر رفیقِ شفیقی درست پیمان باش ۴۴۲
- غزل ۲۷۴- به دُور لاله قدح گیر و بی ریا می باش ۴۴۳
- غزل ۲۷۵- صوفی گلی بچین و مُرُقَع به خار بخش ۴۴۴

- غزل ۲۷۶- باغبان گر پنج روزی صحبت گل بایدش ۴۴۵
- غزل ۲۷۷- فکرِ بلبل همه آنست که گل شد یارش ۴۴۶
- غزل ۲۷۸- شرابِ تلخ می خواهم که مردافکن بُود زورش ۴۴۷
- غزل ۲۷۹- خوشا شیراز و وضع بی مثالش ۴۴۸
- غزل ۲۸۰- چو بر شکست صبا زلفِ عنبر افشانش ۴۴۹
- غزل ۲۸۱- یارب آن نوگلِ خندان که سپردی به منش ۴۵۰
- غزل ۲۸۲- ببرد از من قرار و طاقت و هوش ۴۵۱
- غزل ۲۸۳- سحر زهاتفِ غییم رسیده مژده به گوش ۴۵۲
- غزل ۲۸۴- هاتفی از گوشه میخانه دوش ۴۵۳
- غزل ۲۸۵- در عهد پادشاه خطا بخش جرم پوش ۴۵۴
- غزل ۲۸۶- دوش با من گفت پنهان کاردانی تیزهوش ۴۵۵
- غزل ۲۸۷- ای همه شکل تو مطبوع و همه جای تو خوش ۴۵۶
- غزل ۲۸۸- کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش ۴۵۷
- غزل ۲۸۹- مجمع خوبی و لطف است عذارِ چو مهش ۴۵۸
- غزل ۲۹۰- دلم رمیده شد و غافلَم من درویش ۴۵۹
- غزل ۲۹۱- ما آزموده ایم درین شهر بخت خویش ۴۶۰
- غزل ۲۹۲- قسم به حشمت و جاه و جلال شاه شجاع ۴۶۱
- غزل ۲۹۳- بامدادان که ز خلوتگه کاخ ابداع ۴۶۲
- غزل ۲۹۴- دروفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع ۴۶۳
- غزل ۲۹۵- سحر به بوی گلستان دمی شدم در باغ ۴۶۴
- غزل ۲۹۶- طالع اگر مدد دهد دامنش آورم به کف ۴۶۶
- غزل ۲۹۷- زیانِ خامه ندارد سرِ بیانِ فراق ۴۶۹
- غزل ۲۹۸- مقام امن و می بی غش و رفیق شفیق ۴۷۰
- غزل ۲۹۹- اگر شراب خوری جرعه ای فشان برخاک ۴۷۲
- غزل ۳۰۰- هزار دشمنم ار می کنند قصد هلاک ۴۷۳
- غزل ۳۰۱- ای دل ریش مرا بالِ تو حق نمک ۴۷۵

- غزل ۳۰۲- خوش خبر باشی ای نسیم شمال ۴۷۶
- غزل ۳۰۳- شَمَمْتُ رَوْحَ وِ دَادِ وَ شِمْتُ بَرْقَ وِصال ۴۷۷
- غزل ۳۰۴- دارای جهان نصرت دین خسرو کامل ۴۷۸
- غزل ۳۰۵- به وقت گل شدم از توبه شراب خجل ۴۸۰
- غزل ۳۰۶- اگر به کوی تو باشد مرا مجالِ وصول ۴۸۱
- غزل ۳۰۷- هر نکته‌ای که گفتم در وصفِ آن شمایل ۴۸۲
- غزل ۳۰۸- ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل ۴۸۳
- غزل ۳۰۹- عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام ۴۸۵
- غزل ۳۱۰- مرحبا طایرِ فرخ پی فرخنده پیام ۴۸۶
- غزل ۳۱۱- عاشقِ رویِ جوانی خوش نوخاسته‌ام ۴۸۷
- غزل ۳۱۲- بُشْرَى إِذَا السَّلَامَةُ حَلَّتْ بِذِي سَلَم ۴۸۸
- غزل ۳۱۳- باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم ۴۹۰
- غزل ۳۱۴- دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم ۴۹۲
- غزل ۳۱۵- به غیر از آنکه بشد دین و دانش از دستم ۴۹۳
- غزل ۳۱۶- زلف بر باد مده تا ندهی بریادم ۴۹۴
- غزل ۳۱۷- فاش می‌گویم و از گفته خود دلشادم ۴۹۵
- غزل ۳۱۸- مرا می‌بینی و هر دم زیادت می‌کنی دردم ۴۹۹
- غزل ۳۱۹- سالها پیروی مذهب رندان کردم ۵۰۰
- غزل ۳۲۰- دیشب به سیل اشک ره خواب می‌زدم ۵۰۵
- غزل ۳۲۱- هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم ۵۰۶
- غزل ۳۲۲- خیال نقش تو در کارگاه دیده کشیدم ۵۰۷
- غزل ۳۲۳- ز دستِ کوتاه خود زیر بارم ۵۰۸
- غزل ۳۲۴- گرچه افتاد ز زلفش گرهی درکارم ۵۰۹
- غزل ۳۲۵- گردست دهد خاک کف پای نگارم ۵۱۰
- غزل ۳۲۶- در نهانخانه عشرت صنمی خوش دارم ۵۱۱
- غزل ۳۲۷- مرا عهدیست با جانان که تا جان در بدن دارم ۵۱۲



- غزل ۳۲۸- من که باشم که بر آن خاطر عاطر گذرم ۵۱۳
- غزل ۳۲۹- جوزا سحر نهاد حمایل برابرم ۵۱۴
- غزل ۳۳۰- تو همجو صبحی و من شمع خلوت سحرم ۵۱۵
- غزل ۳۳۱- به تیغم گر گُشد دستش نگیرم ۵۱۶
- غزل ۳۳۲- مزن بردل زنوک غمزه تیرم ۵۱۷
- غزل ۳۳۳- نماز شام غریبان چو گریه آغازم ۵۲۰
- غزل ۳۳۴- گر دست رسد در سر زلفین تو بازم ۵۲۱
- غزل ۳۳۵- در خرابات مغان گر گذر افتد بازم ۵۲۲
- غزل ۳۳۶- مژده‌ی وصل تو کو کز سر جان برخیزم ۵۲۳
- غزل ۳۳۷- چرانه در پی یار دیار خود باشم ۵۲۴
- غزل ۳۳۸- من دوستدار روی خوش و موی دلکشم ۵۲۶
- غزل ۳۳۹- خیال روی تو گر بگذرد به گلشن چشم ۵۲۷
- غزل ۳۴۰- من که از آتش دل چون خم می در جوشم ۵۲۸
- غزل ۳۴۱- گرمی از سرزنش مدعیان اندیشم ۵۳۰
- غزل ۳۴۲- حجاب چهره جان می شود غبار تنم ۵۳۱
- غزل ۳۴۳- چل سال بیش رفت که من لاف می زنم ۵۳۲
- غزل ۳۴۴- عمریست تا من در طلب هر روز گامی می زنم ۵۳۳
- غزل ۳۴۵- بی تو ای سرو روان با گل و گلشن چه کنم ۵۳۴
- غزل ۳۴۶- من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم ۵۳۶
- غزل ۳۴۷- صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم ۵۳۷
- غزل ۳۴۸- دیده دریا کنم و صبر به صحرا فکنم ۵۳۹
- غزل ۳۴۹- دوش سودای رخس گفتم ز سر بیرون کنم ۵۴۱
- غزل ۳۵۰- به عزم تو به سحر گفتم استخاره کنم ۵۴۲
- غزل ۳۵۱- حاشا که من به موسم گل ترک می کنم ۵۴۳
- غزل ۳۵۲- روزگاری شد که در میخانه خدمت می کنم ۵۴۴
- غزل ۳۵۳- من ترک عشق شاهد و ساغر نمی کنم ۵۴۹

- غزل ۳۵۲- به مژگانِ سیه کردی هزاران رخنه در دینم. ۵۵۰
- غزل ۳۵۵- حالیا مصلحت وقت در آن می بینم. ۵۵۱
- غزل ۳۵۶- گرم از دست برخیزد که بادلدار بنشینم. ۵۵۲
- غزل ۳۵۷- در خرابات مغان نور خدا می بینم. ۵۵۳
- غزل ۳۵۸- غم زمانه که هیچش کران نمی بینم. ۵۵۴
- غزل ۳۵۹- خرم آن روز کزین منزل ویران بروم. ۵۵۵
- غزل ۳۶۰- گر ازین منزل ویران به سوی خانه روم. ۵۵۶
- غزل ۳۶۱- آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم. ۵۵۷
- غزل ۳۶۲- دیدار شد میسر و بوس و کنار هم. ۵۵۸
- غزل ۳۶۳- دردم از یارست و درمان نیز هم. ۵۵۹
- غزل ۳۶۴- ما بی غمان مست دل از دست داده ایم. ۵۶۰
- غزل ۳۶۵- عمری است تا به راه غمت رو نهاده ایم. ۵۶۱
- غزل ۳۶۶- ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده ایم. ۵۶۲
- غزل ۳۶۷- فتوی پیر مغان دارم و قولیست قدیم. ۵۶۶
- غزل ۳۶۸- خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم. ۵۶۸
- غزل ۳۶۹- ما زیاران چشم یاری داشتیم. ۵۶۹
- غزل ۳۷۰- صلاح از ما چه می جویی که مستان را صلا گفتیم. ۵۷۰
- غزل ۳۷۱- ما درس سحر در سر میخانه نهادیم. ۵۷۱
- غزل ۳۷۲- بگذار تا ز شارع میخانه بگذریم. ۵۷۲
- غزل ۳۷۳- خیز تا خرقة ی صوفی به خرابات بریم. ۵۷۴
- غزل ۳۷۴- بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم. ۵۷۶
- غزل ۳۷۵- صوفی بیا که خرقة سالوس برکشیم. ۵۷۸
- غزل ۳۷۶- دوستان وقت گل آن به که به عشرت کوشیم. ۵۸۰
- غزل ۳۷۷- ما شبی دست برآریم و دعایی بکنیم. ۵۸۱
- غزل ۳۷۸- ما نگوئیم بد و میل به ناحق نکنیم. ۵۸۲
- غزل ۳۷۹- سرم خوش است و به بانگ بلند می گویم. ۵۸۴



- غزل ۳۸۰- بارها گفته‌ام و بار دگر می‌گویم ۵۸۶
- غزل ۳۸۱- گرچه ما بندگان پادشهم ۵۸۸
- غزل ۳۸۲- فاتحه‌ای چو آمدی بر سر خسته‌ای بخوان ۵۸۹
- غزل ۳۸۳- چندانکه گفتم غم با طیبیان ۵۹۰
- غزل ۳۸۴- می‌سوزم از فراق تو روی از جفا بگردان ۵۹۱
- غزل ۳۸۵- یارب آن آهوی مشکین به ختن باز رسان ۵۹۲
- غزل ۳۸۶- خدا را کم نشین باخرقه پوشان ۵۹۳
- غزل ۳۸۷- شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهان ۵۹۴
- غزل ۳۸۸- بهار و گل طرب انگیز گشت و توبه شکن ۵۹۵
- غزل ۳۸۹- چو گل هر دم به بوی جامه در تن ۵۹۶
- غزل ۳۹۰- افسر سلطان گل پیدا شد از طرف چمن ۵۹۷
- غزل ۳۹۱- خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن ۵۹۹
- غزل ۳۹۲- دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن ۶۰۱
- غزل ۳۹۳- منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن ۶۰۲
- غزل ۳۹۴- ای روی ماه منظر تو نوبهار حسن ۶۰۳
- غزل ۳۹۵- گلبرگ راز سنبل مشکین نقاب کن ۶۰۴
- غزل ۳۹۶- صبح است ساقیا قدحی پر شراب کن ۶۰۵
- غزل ۳۹۷- ز در درآی و شبستان ما منور کن ۶۰۶
- غزل ۳۹۸- ای نور چشم من سخنی هست گوش کن ۶۰۷
- غزل ۳۹۹- کرشمه‌ای کن و بازار ساحری بشکن ۶۰۸
- غزل ۴۰۰- بالا بلند عشوه گر نقش باز من ۶۰۹
- غزل ۴۰۱- چون شوم خاک رهش دامن بپوشاند زمن ۶۱۰
- غزل ۴۰۲- نکته‌ای دلکش بگویم خال آن مه‌رو بین ۶۱۱
- غزل ۴۰۳- شراب لعل کش و روی مه جبینان بین ۶۱۲
- غزل ۴۰۴- می‌فکن بر صف رندان نظری بهتر ازین ۶۱۳
- غزل ۴۰۵- به جان پیر خرابات و حق صحبت او ۶۱۴



- غزل ۴۰۶- گفتا برون شدی به تماشای ماه نو ۶۱۵
- غزل ۴۰۷- مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو ۶۱۶
- غزل ۴۰۸- ای آفتاب آینه دار جمال تو ۶۱۸
- غزل ۴۰۹- ای خونبهای نافه چین خاک راه تو ۶۱۹
- غزل ۴۱۰- ای قباى پادشاهی راست بر بالای تو ۶۲۱
- غزل ۴۱۱- تاب بنفشه می دهد طُره‌ی مشک‌سای تو ۶۲۲
- غزل ۴۱۲- مراچشمی ست خون‌افشان زدست آن کمان ابرو ۶۲۴
- غزل ۴۱۳- خطّ عذار یار که بگرفت ماه ازو ۶۲۵
- غزل ۴۱۴- گلبن عیش می دمد ساقی گل عذار کو ۶۲۶
- غزل ۴۱۵- ای پیک راستان خبر یار ما بگو ۶۲۷
- غزل ۴۱۶- خنک نسیم معنبر شمامه دلخواه ۶۲۸
- غزل ۴۱۷- عیشم مدامست از لعل دلخواه ۶۲۹
- غزل ۴۱۸- گرتیغ بارد در کوی آن ماه ۶۳۰
- غزل ۴۱۹- وصال او ز عمر جاودان به ۶۳۱
- غزل ۴۲۰- ناگهان پرده برانداخته‌ای یعنی چه ۶۳۴
- غزل ۴۲۱- در سرای مغان رفته بود و آب زده ۶۳۵
- غزل ۴۲۲- ای که با سلسله‌ی زلف دراز آمده‌ای ۶۳۶
- غزل ۴۲۳- دوش رفتم به در میکده خواب آلوده ۶۳۷
- غزل ۴۲۴- از من جدا مشو که توام نور دیده‌ای ۶۳۸
- غزل ۴۲۵- دامن کشان همی شد در شَرِبِ زر کشیده ۶۳۹
- غزل ۴۲۶- از خون دل نوشتم نزدیک دوست نامه ۶۴۰
- غزل ۴۲۷- چراغ روی ترا شمع گشت پروانه ۶۴۱
- غزل ۴۲۸- سحرگاهان که مخمور شبانه ۶۴۲
- غزل ۴۲۹- ساقی بیا که شد قدح لاله پر زمی ۶۴۳
- غزل ۴۳۰- به صوت بلبل و قمری اگر ننوشی می ۶۴۵
- غزل ۴۳۱- لبش می بوسم و در می کشم می ۶۴۶



- غزل ۴۳۲- مخمورِ جامِ عشقم. ساقی بده شرابی. ۶۴۷
- غزل ۴۳۳- ای که بر ماه از خطت مشکین نقاب انداختی ۶۴۸
- غزل ۴۳۴- ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی ۶۴۹
- غزل ۴۳۵- با مدّعی مگوئید اسرار عشق و مستی ۶۵۰
- غزل ۴۳۶- آن غالیه خطِ گر سوی ما نامه نوشتی. ۶۵۱
- غزل ۴۳۷- ای قصّه بهشت ز کویت حکایتی. ۶۵۲
- غزل ۴۳۸- سَبَتْ سَلَمی بِصُدْ غَیْهَا فُؤادی. ۶۵۴
- غزل ۴۳۹- دیدم به خواب دوش که ماهی برآمدی ۶۵۵
- غزل ۴۴۰- سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی. ۶۵۶
- غزل ۴۴۱- چه بودی ار دلِ آن ماه مهربان بودی ۶۵۸
- غزل ۴۴۲- به جان او که گِرم دسترس به جان بودی. ۶۵۹
- غزل ۴۴۳- چو سرو اگر بخرامی دمی به گلزاری. ۶۶۰
- غزل ۴۴۴- شهرست پر ظریفان وز هر طرف نگاری. ۶۶۱
- غزل ۴۴۵- ترا که هر چه مراد است در جهان داری ۶۶۲
- غزل ۴۴۶- صبا تو نکهت آن زلف مشکبو داری ۶۶۴
- غزل ۴۴۷- بیا با مامورز این کینه داری ۶۶۵
- غزل ۴۴۸- ای که در کوی خرابات مقامی داری ۶۶۷
- غزل ۴۴۹- ای که مهجوری عشاق روا می‌داری. ۶۶۸
- غزل ۴۵۰- روزگاریست که ما را نگران می‌داری ۶۷۰
- غزل ۴۵۱- خوش کرد یآوری فلکت روز داوری ۶۷۲
- غزل ۴۵۲- طفیل هستی عشقند آدمی و پری. ۶۷۵
- غزل ۴۵۳- ای که دایم به خویش مغروری ۶۷۷
- غزل ۴۵۴- زکوی یار می‌آید نسیم باد نروزی ۶۷۹
- غزل ۴۵۵- عمر بگذشت به بیحاصلی و بوالهوسی ۶۸۱
- غزل ۴۵۶- نو بهار است در آن کوش که خوشدل باشی ۶۸۳
- غزل ۴۵۷- هزار جهد بکردم که یار من باشی ۶۸۴

- غزل ۴۵۸- ای دل آن دم که خراب از می گلگون باشی ۶۸۵
- غزل ۴۵۹- زین خوش رقم که برگل رخسار میکشی ۶۸۶
- غزل ۴۶۰- سُلَیْمی مُنْذُ حَلَّتْ بِالْعِرَاقِ ۶۸۷
- غزل ۴۶۱- کَتَبْتُ قَصَّةَ شَوْقِی وَمَذَّ مَعِی بَاکِی ۶۸۹
- غزل ۴۶۲- یَا مَبْسِماً یُحَاکِی دُرَّ جَآمِنِ اللَّآلِی ۶۹۰
- غزل ۴۶۳- سَلَامُ اللَّهِ مَا كَرَّ اللَّیَالِی ۶۹۱
- غزل ۴۶۴- بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی ۶۹۲
- غزل ۴۶۵- رفتم به باغ صبحدمی تا چنم گلی ۶۹۳
- غزل ۴۶۶- این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی ۶۹۴
- غزل ۴۶۷- زان می عشق کزو پخته شود هر خامی ۶۹۵
- غزل ۴۶۸- که برد به نزد شاهان زمن گدا پیامی ۶۹۶
- غزل ۴۶۹- أَنْتَ رَوَائِحُ رِنْدِ الْحَمِی وَ زَادَ غَرَامِی ۶۹۷
- غزل ۴۷۰- سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی ۶۹۸
- غزل ۴۷۱- ز دلبرم که رساند نوازش قلمی ۶۹۹
- غزل ۴۷۲- أَحْمَدُ اللَّهِ عَلَی مَعْدِلَةِ السُّلْطَان ۷۰۱
- غزل ۴۷۳- وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی ۷۰۲
- غزل ۴۷۴- هوا خواه توام جانا و می دانم که می دانی ۷۰۴
- غزل ۴۷۵- گفتند خلائق که توئی یوسف ثانی ۷۰۵
- غزل ۴۷۶- نسیم صبح سعادت بدان نشان که تو دانی ۷۰۶
- غزل ۴۷۷- دو یار زیرک و از باده کهن دو منی ۷۰۷
- غزل ۴۷۸- نوش کن جام شراب یک منی ۷۰۸
- غزل ۴۷۹- صبح است و ژاله می چکد از ابر بهمنی ۷۰۹
- غزل ۴۸۰- ای که در کشتن ما هیچ مدارا نکنی ۷۱۰
- غزل ۴۸۱- بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی ۷۱۱
- غزل ۴۸۲- ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی ۷۱۲
- غزل ۴۸۳- سحرگه رهروی در سرزمینی ۷۱۳

- غزل ۴۸۴- تو مگر بر لب جویی به هوس بنشینی ۷۱۵
- غزل ۴۸۵- ساقیا سایه ابر است و بهار و لب جوی ۷۱۶
- غزل ۴۸۶- بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی ۷۱۷
- غزل ۴۸۷- ای بی خبر بکوش که صاحب خبر شوی ۷۱۹
- غزل ۴۸۸- سَحَرَم هاتِفِ میخانه به دولت خواهی ۷۲۱
- غزل ۴۸۹- ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی ۷۲۳
- غزل ۴۹۰- در همه دیرمغان نیست چو من شیدایی ۷۲۵
- غزل ۴۹۱- به چشم کرده ام ابروی ماه سیمایی ۷۲۶
- غزل ۴۹۲- سلامی چو بوی خوش آشنایی ۷۲۷
- غزل ۴۹۳- ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی ۷۲۹
- غزل ۴۹۴- ای دل گر از آن چاه زنخدان به در آیی ۷۳۱
- غزل ۴۹۵- می خواه و گل افشان کن از دهر چه می جویی ۷۳۲
- نگاه آماری نهایی ۷۳۳
- مهمترین منابع کتاب ۷۳۵
- فهرست آیات ۷۳۷

چو عندلیب، فصاحت فروشد، ای حافظ

تو قدر او به سخن گفتنِ دَری بشکن

غزل ۳۹۹

بهانه‌ی تالیف کتاب

شکر، خدای بزرگ را به صاحب این قلم اجازه داد پیرامون قله‌های اندیشه و هنر ایرانی - اسلامی میهن عزیزمان بیندیشد. زندگی و آثار آنان را - در حد توان علمی و فکری خویش - مطالعه کند و گاه دست به قلم ببرد. آن‌گونه که تاکنون بیست و دو اثر چاپ شده را به ملت ایران پیش‌کش کرده است.

در مدت زمانی که اجباراً دست تقدیر فرصت بیشتری را - هرچند در شرایط نامطلوب - برای «با خود بودن و اندیشیدن» به من داد. دو کتاب تالیفی‌ام در باب حافظ گران‌قدر یعنی «زندگی نامه‌ی حافظ» و «آیات نور در سفینه‌ی غزل» که خوشبختانه هر دو به تجدید چاپ‌های مکرر رسیده‌اند - به کرات مورد مراجعه‌ی دوستان علاقه‌مند - و گاه اندیشمند - قرار می‌گرفت و پرسش‌های آنان به‌ویژه در باب کتاب «آیات نور» مرا واداشت تا با توجه به آن‌چه قبلاً نیز در میان دوستان و بالاخص برخی از استادان حوزه‌ی علمیه قم شنیده و خوانده بودم، دوباره دست به تحقیقی آماری و جدّی بزنم و با تکیه بر آمار و ارقام، نهایتاً دیدگاه خود را در باب «نگاه قرآنی حافظ» تقریر و تبیین کنم.

بدین جهت تقریباً دو ماه را بر آماربرداری مجدد، دقیق و جدول‌بندی شده از آیات قرآنی و ابیات دیوانی پرداختم. در این بازنگری حروف اوّل ابیات مورد توجه قرار گرفت تا دچار تکرار مکررات نشوم و خطای فاحشی را که حافظ دوست و پژوهشگر گرامی، جناب آقای هوشنگ فتی در کتاب «لسان غیب و لسان الغیب»

مرتکب شده و گاه یک بیت از حافظ عزیز را در ارتباط با ده‌ها آیه به عنوان مصداق و شاهد مثال آورده، مرتکب نشوم. هرچند ممکن است آن نویسنده‌ی ارجمند و دوستانش چنین پاسخ دهند که تقصیر، از حافظ و ما نبوده است بلکه چون قرآن مفاهیم تکراری داشته، ابیات هم لزوماً تکرار شده‌اند؟! واقعاً چنین نیست زیرا اولاً "می‌شد به همان شاهد اول ارجاع داد و از قطر کتاب پیش‌گیری کرد، ضمناً" مضامین تکراری نیستند بلکه یک بیت به آیات متعدد نسبت داده شده است. بگذریم و سرکار خویش گیریم.

آن‌چه این قلم را برای سومین بار در باب حافظ به چرخش درآورده است پاسخ یادست کم عطف توجه به انحراف سطحی نگرانه در باب ابیات ملهم از آیات قرآنی است که حافظ گرمی سروده اما اینک عمداً یا سهواً به نرخ روز تعبیر و تفسیر می‌شوند:

۱- گروهی تصوّر و تبلیغ می‌کنند که گویی حافظ قرآن کریم را پیش روی خویش نهاده و غزلیاتش را بر آن اساس سروده است: «یعنی اوج هنر حافظ» بازگویی آیات الهی به زبان هنری است!! بنده‌ی نگارنده را هرگز چنین قصدی نیست و در متن کتاب بارها اشاره نموده و ثابت کرده‌ام که این اشارات و تلمیحات گاه نقطه‌ی مقابل و به نوعی هنرمندانه تعریضی بر بعضی از مفاهیم و برداشت‌های قرآنی است.

۲- اگر یک آمار دقیق گرفته شود خواهیم دید از مجموع ابیاتی که در دیوان فعلی حافظ مضبوط‌اند به چیزی در حدود ۶.۱۸ درصد از مجموع شش هزار و شش صد و شصت و شش آیه (بنابر شمارش مشهود) قرآن کریم اشاره شده است. (براساس شمارش‌ها ۴۱ مورد در غزلیات ۴۹۷ گانه)

نکته: کتاب‌های متعددی طبعاً به وجود آیات قرآن کریم در دیوان حافظ پرداخته‌اند. اینجانب تلاش کرد همه‌ی آن‌ها را ببیند. اما به لحاظ احتیاط به تندرست‌ترین و به اصطلاح علاقه‌مندترین آن‌ها همان «لسان‌غیب و لسان‌الغیب» است توجه بیشتری نمودم و آن را مبنا قرار دادم تا هم به قول علما «احتیاط» را از دست نداده باشم، هم از این روش آقای فتی خوشم آمد که ایشان دقیقاً از صفحه ۵ کتاب سوره‌های قرآنی را با ذکر شماره از سوره (الفاتحه) تا سوره ۱۱۴ (ناس) ذکر نموده و



آیاتی را که تصور نموده‌اند می‌تواند مربوط و مُلهم ابیات حافظ باشد عیناً با ذکر شماره آیه ذکر نموده و سپس بیت مورد نظر را آورده است، البته بدون ذکر شماره‌ی غزل و بیت در غزل که البته این نقص بزرگ کتاب است و به گمان صاحب این قلم، اگر جناب ایشان ابیات و شماره غزل را هم ملحوظ می‌داشتند از این همه تکرار محل پرهیز می‌شد.

اجازه می‌خواهد نقطه یک نمونه را به صورت کاملاً اتفاقی عرض کنیم. در این کتاب. این بیت:

ستم از غمزه میاموز که در مکتب (مذهب) عشق

هر عمل جایی و هر کرده جزایی دارد

در موارد زیر به قرآن ربط داده شده است:

۱- ص ۴۴ برای آیه ۱۱۲ سوره بقره / ۲- صفحه ۴ برای آیه ۱۷۹ سوره‌ی آل عمران / ۳- صفحه ۱۰۱ برای آیه ۹ سوره مائده / ۴- صفحه ۲۴۰ برای آیه ۹۶ سوره نحل / ۵- صفحه ۳۲۹ برای آیه ۵۴ سوره قصص / ۶- صفحه ۳۷۲ برای آیه ۷ سوره فاطر / ۷- صفحه ۴۹۷ برای آیه ۱۲ سوره ملک / ۸- صفحه ۵۰۵ برای آیه ۳۸ سوره مدثر / ۷۴.

ملاحظه می‌فرمایید که ۸ بار یک بیت ثابت برای ۸ آیه متفاوت ذکر شده که اولاً مراجعه به اصل آیات را به عهده علاقه‌مندان می‌گذاریم تا از طول کلام بکاهیم ثانیاً دقتِ نگارنده را در ذکر ابیات نشان دهیم زیرا اصل این پژوهش پرهیز از پراگویی است.

۳- نحوه‌ی ارتباط ابیات با آیات هم به گونه‌ای واحد و قطعی نیست. بلکه موضوع نوع ارتباط هم که مهمترین بحث و تأثیرگذارترین مسأله در نتیجه‌گیری نهایی است، دست کم قابل تقسیم به انواع مهم زیر است:

الف - گاه تنها نامی از «قرآن» کریم یا عنوان یک «سوره» آمده با نگاهی خاص مثلاً:

ز حافظان جهان کس چو بنده جمع نکرد

لطائفِ جگمی با نکاتِ قرآنی

منسوب به حافظ در غزل ۵۳۳ که نوعی تفاخر شاعرانه و زیباست.
عشقت رسد به فریاد و خود به سان حافظ

قرآن ز بر بخوانی با چارده روایت
غزل ۹۴ - مقطع

که نوعی نگرش عمیق است و ما را به جهانی و رای قرآن کریم می خواند.
ب - گاه صرفاً نوعی اشاره است که خواننده ی بیت می تواند آن را به نوعی
«کنایه ی اعتراض آمیز» به مضمون آیه تلقی کند. مثلاً:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید

دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد!

غزل ۱۴۶ / آیه ۷ سوره بقره

یا این بیت ویژه:

فردا اگر نه روضه ی رضوان به ما دهند

غلمان ز روضه حور ز جنت به در کنیم

غزل ۳۷۶ / آیه ۷۲ سوره ۹

ج - گاه فقط یک برداشت هنری با اشاره به موضوعی از موضوعات قرآنی
است: مثلاً

قیاس کردم و آن چشم جاودانه ی مست

هزار ساحر چون سامریش در گله بود

غزل ۲۱۵ / آیه ۸۷ سوره ۲۰

یا این بیت زیبا:

گفتم از گوی فلک صورت حالی پرسم

گفت آن می کشم اندر خم چوگان که می رس

غزل ۲۷۱ - آیه ۵۴ - سوره ۷ (اعراف)

د: گاه فقط نوعی ربط لفظی با آیه ی قرآنی دارد و بس. یعنی مضمون قرآنی

نیست. مثلاً:



تو و طوبی و ما و قامت یار

فکر هرکس به قدر همت اوست

غزل ۵۶ / - آیه ۲۹ - سوره ۱۳

یا این بیت زیبا:

ز جور چرخ چو حافظ به جان رسید دلت

به سوی دیو مِخَن ناوک شهاب انداز

غزل ۲۶۳ - آیه ۱۸ - سوره ۱۵

هنگاه نوعی تعریض واضح دارد و در جهت عکس ظاهر مضمون آیه اظهار نظر می‌نماید که البته تأویل آن با اهل فن است. مثال:

حلقه‌ی توبه‌گر امروز چو زهاد زخم

خازن میکده فردانکند دربازم!

غزل ۳۳۶ - آیه ۱۸ - سوره ۴ (نساء)

یا این بیت لطیف:

ز دست شاهد شیرین عذار سیمین تن

شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود:

غزل ۲۱۹ / آیه ۷۰ - سوره ۹ (توبه)

و... انواع دیگر از برداشت‌ها و برخوردهایی که البته شرح ابیات فوق‌الذکر و نوع برخورد حافظ عزیز را با آیات الهی طبعاً در متن کتاب به تفصیل خواهیم آورد و این جا غرض نگارنده نمایش مثنی از خروار بود تا ببینیم برخی از فضلالی حافظ پژوه و علمای قرآن پژوه تا چه مقدار در تشخیص نگاه قرآنی حافظ به خطا رفته و به افراط گراییده‌اند؟!

در این جا نمی‌توانم عنان قلم را در کشم و تأسفم را از رواج خرافات و سطحی‌نگری و توجیهات غیر علمی و غیر منطقی، توسط کسانی که به قول خودشان خواسته‌اند «حافظ را بشناسانند» (آنان که حتی نام کتاب‌شان را هم از نام دیگر پژوهشگران «کبی» کرده‌اند) اعلام نکنم و از این که در این روزگار، هر صاحب قلمی هر چه به نظرش می‌رسیده و «خواب‌نما» شده است، نگاه خواب‌نمایانه‌اش را

به چاپ می‌رساند اظهار تأسف نکنم. خداوند ما را در قرن پانزدهم هجری و بیست و یکم میلادی از این‌گونه «رمال‌گرایی‌های عالم‌نمایانه» نجات دهد.

درود بر روان حافظ که خود به درستی سروده است:

من این حروف نوشتم چنان‌که غیر ندانست

تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی

دوستدار همه‌ی حافظ‌دوستان و حافظ‌پژوهان

مصطفی بادکوبه‌ای هزاوه‌ای «امید»

پی‌نوشت‌ها:

۱- بادکوبه، مصطفی - زندگی‌نامه حافظ - شرکت توسعه کتاب‌خانه‌های تهران - چاپ اول ۱۳۷۲ و چاپ

هفتم سال ۱۳۸۷

۲- بادکوبه، مصطفی - دیوان حافظ (آیات نور در سفینه غزل) نشر محمد، تهران - چاپ اول ۱۳۸۷ - چاپ

ششم ۱۳۸۹

۳- فتی، هوشنگ - لسان‌غیب و لسان‌الغیب - نشر راهگشا - شیراز ۱۳۷۸ - چاپ دوم - انتشارات نوید

شیراز ۱۳۷۹

اساس الهام‌ها

برای من که خود یک شاعرم و گمان می‌کنم به دلیل حُسن استقبال اکثریت قابل توجهی از «هموطنانم» اینک می‌توانم دست کم خود را یکی از مسافران قافله‌ی ارجمند ادب پارسی بدانم، و نیز به استناد ترجمه‌ی بعضی از اشعارم توسط ادب‌دوستان به زبان‌های دیگر اعم از انگلیسی، فرانسه، عربی و ترکی، این احساس وجود دارد که جنس الهام از جنس وحی است، منتها در وحی روشنایی، قطعیت و رسالت نهفته است و مرحله‌ی دوم الهام یعنی پوشیدن لباس کلام بر مفهوم و حیانی به عهده‌ی خداوند قرار گرفته تا بیانی «محکم، بلیغ و به کمال» بر زبان پیامبر جاری شود و برای مردم «اعجاز» باشد. اما شاعر (البته شاعر راستین نه تکنیک‌زده‌ها و موج‌سواران ادبیات تاریخ‌مدار و نان به نرخ روز خور). وظیفه‌ی دوم را خود به عهده دارد: یعنی الهام و عنایتِ دوست را می‌گیرد اما با استعداد، توانِ تنظیم و بیانِ شخصی و ممارستی که در ادبیات دارد مأمور می‌شود تا آن «دریافت فوق معمولی» را در «قالب زبان» بگنجاند.

مشکل از آن‌جائشی می‌شود که یا برخی از «مفاهیم دریافتی و اشرافی» آن‌چنان بزرگ، وسیع و عمیق‌اند که ذاتاً در بیانِ انسانی نمی‌گنجند و شاعر احساس می‌کند «گنگ خواب دیده‌ای است با مخاطبان کر» یا شرایط به گونه‌ای است که نمی‌توان دریافت‌ها را به وضوح بیان کرد. اینجاست که شاعر مجبور می‌شود ردپایی از دریافت ویژه‌ی خود را بگذارد و بگوید «من این حروف را نوشتم چنان‌که غیر نخواند».

اگر این احساس من درست باشد (که شخصاً در صحتش تردیدی ندارم). شاعر نوعی «پیام‌دار» است که با ابزار «واژه‌ها» - «تصاویر» و «مفاهیم دریافتی خویش» تلاش می‌کند تا به گونه‌ای «هنری» و نه با زبانی «گزارشی»، مردم را در جریان احساس و اندیشه‌ی خویش بگذارد.

مشکل از آن‌جا ایجاد می‌شود که هم متولیان مذهب در برخورد با «وحی» و هم مدّعیان ادبیات رسمی و برخی روشن‌فکران «قالب‌گرای بی‌احساس» برای درک «مفاهیم دریافتی» پیامبران و شاعران دچار انحراف از «هنر» می‌شوند و در قالب «خط‌کش‌های شناخته شده» گیر می‌کنند.

آن یکی گمان می‌کند که اگر خداوند به زبان وحی فقط به «میوه‌های گرمسیری» سوگند یاد می‌کند، اصالت در میوه‌هاست و «فقط» آن میوه‌ها «بهشتی‌اند» یا اگر در متن قرآن کریم دستور می‌دهد که «بر شتر نظر بیفکن که چگونه خلق شده است». اصالت در «شتر» است نه در «نظر عبرت‌آمیز» و این یکی می‌اندیشد که «تغییر در قالب شعر» تجلّی هنر است و ذهن خویش را تنها به مخالفت با «اوزان عروضی» یا «کوتاه و بلند بودن مصراع‌ها» معطوف می‌نماید... در حالی که «ابزار» را با «اهداف» و «رسالت» اشتباه گرفته است. مرا یقین بر این است که اگر رسول مکرم اسلام در سرزمین‌های قطبی مبعوث می‌شدند جای شتر را «دلفین» یا «خرس قطبی» می‌گرفت زیرا هیچ برتری خاصی به لحاظ خلقت در شتر نسبت به این موجودات نیست که شتر با صحرا مناسب است و خرس با قطب، آن‌چه مهم است این‌که: «خداوند برای حیات هر موجودی براساس حکمت و عدالت، آن‌چه نیاز مخلوق بوده، به آن عنایت فرموده و دقت در حیات پیچیده‌ی موجودات ما را به عظمت و یگانگی حضرت حق راهنما می‌شود»... به قول شاعر:

وَفِي كُلِّ شَيْءٍ لَّهُ آيَةٌ تَذُلُّ عَلَيَّ أَنَّهُ وَاحِدٌ

در چنین دیدگاهی است که می‌بینیم حافظ بزرگ، به عنوان فردی که خون دل‌ها خورده تا قرآن کریم را در سینه جا داده، بیشتر از آن خون‌دل‌ها می‌خورد وقتی می‌بیند در برهه‌ای از زمان «قرآن را دام تزویر می‌کنند و به نام قرآن رفتاری غیر انسانی، غیر قرآنی و غیر رحمانی دارند، از «اطلاعات مشترک خویش و مردم» با



هنری ترین زبان ممکن، بهره می گیرد تا آنچه را دریافته است به جهان پیرامون خویش ابلاغ بکند. بگذارید صریح تر بگویم که من معتقدم اگر حافظ یک دانشمند مسیحی بود بدون شک جملاتی از انجیل مسیح بزرگ را در اشعارش تضمین می کرد و اگر در محیطی دیگر بوده از مشترکات دیگری بهره می جست، اما خوشبختانه او یک پارسی زبان مسلمان است که در سینه اش قرآنی نهفته است که می توان آن را در «چهارده روایت» خواند. و اینک پس از قرن ها، آنچه میان من و او مشترک است همین قرآن است و بس؛ پس اگر می خواهم به درستی با «پیام حافظ» روبه رو شوم باید ژرف اندیشی نموده «حافظ» را آن گونه که «خود نموده» است بشناسم. نه آن گونه که «دلم» می خواهد یا منافع و مصلحت فعلی ام ایجاب می کند، هرچند باید با صداقت تمام اعتراف کنم که هرگز هیچ کس نمی تواند به گونه ای «مطلق» در این میدان خطیر پا نهاده و موفق شود زیرا همه ی ما ناخواسته در آموزش ها، نیازها، بینش ها و شرایط بیرونی و درونی «زمان بند و زمین بند» هستیم. البته یک طرح مطالعاتی در حد یک تز دکتری نیز به ذهن نگارنده می رسد که همتی والا و دقتی آکادمیک می طلبد تا در این زمینه پیشنهادی کار کند.

«باتوجه به تعیین نسبی زمان سرودن غزل ها و رسم قوس تاریخی آن ها» حافظ عزیز آیا در ابتدای زندگی بیشترین بهره را از آیات قرآنی برده و بدان ها اشارت کرده است یا در نیمه ی کمال زندگی؟؟؟ و پرسش دیگر این که «نوع این نگاه» نیز با توجه به همان مسأله تاریخی چگونه است؟

پایان این بخش از گفتار آن که:

چون حافظ با قرآن کریم مأنوس بوده و جامعه نیز آیات الهی را می شناخته است، زبان هنری حافظ از این «پل» ارتباطی بهره جسته، ولی این بهره گیری را نمی توان «یک سویه نگریست و حافظ را کپی بردار از قرآن» تصور کرد. در بخش های بعدی کتاب اسناد این ادعا با ذکر شماره غزل و آیه ارایه می شود.

یادآوری: شماره ی غزل هایی که اشاره می شود براساس صفحات کتاب «دیوان حافظ» خوش نویسی شده توسط استاد سید احمد میرخانی براساس نسخه ی معروف قزوینی - غنی است. همان نسخه ای که مبنای اثر پیشین من در باب حافظ

با نام «آیات نور در سفینه ی غزل» است.
و دیگر این که ترجمه ی آیات و شماره ی آن ها نیز براساس کتاب «قرآن کریم» با
ترجمه آیت ا... ناصر مکارم شیرازی نقل می شود تا برای عموم خوانندگان
غیرمتخصص نیز شکی در صحت ترجمه ها نباشد.



غزل ۱

أَلَا يَا أَيُّهَا السَّاقِي أَدْرِكَا سَأَ وَنَاوِلَهَا که عشق آسان نمود اَوّل ولی افتاد مشکِلهَا
 به بویِ نافه‌ای کاخر صبا ز آن طُرّه بگشاید ز تاپِ جعدِ مشکینش چه خون افتاد دردِلهَا
 مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها
 به می سجاده رنگین کن گرت پیرمغان گوید که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزلها
 شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها؟
 همه کارم زخود کامی به بدنامی کشید آخر نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها
 حضوری گره می‌خواهی ازو غایب مشو حافظ مَتَى مَا تَلَقَى مَنْ تَهْوَى دَعِ الدُّنْيَا وَآهَمِلْهَا

ابیات ملهم:

۱- شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

در بیست و چهارمین سوره‌ی قرآن (سوره نور)، خداوند اعمال کافران را در دو تشبیه به آنان می‌نمایاند. دومین تشبیه (آیه ۴۰) چنین است: *أَوْ كَظُلُمَاتٍ فِي بَحْرٍ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ...* (یا همچون در یک دریای عمیق و پهناور که موج آن را پوشانده و بر فراز آن موج دیگری بر فراز آن ابری تاریک است...)

۲- مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد می‌دارد که بر بندید محملها

در بیست و سومین سوره‌ی قرآن (سوره مؤمنون): پس از شرح مراحل تکاملی نطفه که به جمله معروف «فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» ختم می‌شود. در آیه‌های کوتاه ۱۵ و ۱۶ می‌فرماید: *ثُمَّ أَنْكُمْ بَعْدَ ذَلِكَ لَمْتَيُونَ - ثُمَّ أَنْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تَبْعُونَ* (سپس شما بعد از آن می‌میرید - سپس در روز قیامت برانگیخته می‌شوید)... و البته همین مضمون در آیه‌های دیگر نیز آمده است تا جایی که خطاب به شخص پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: *أَنْتَ كَمِيتٍ وَأَنْتُمْ مَيِّتُونَ* (آیه ۳۰ سوره زمر) (تو می‌میری و آن‌ها نیز خواهند مُرد).

۳- به بوی نافه‌ای کافر صبازان طُره بگشاید

ز تاب جعد مُشکینش چه خون افتاده در دل‌ها
باتوجه به اشتیاق حافظ در بیت فوق برای دیدار معشوق، هر صاحب دلی به یاد وعده‌ی «لقاء الله» می‌افتد که بارها در قرآن کریم وعده داده شده است. از آن جمله آیه‌ی ۵ سوره‌ی عنکبوت، که می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ اللَّهِ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (کسی که امید به دیدار خدا دارد، زمان مربوطه فرا می‌رسد)

۴- به می سجاده، رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالک بی‌خبر نبود ز راه و رسم منزل‌ها
در چهل و سومین آیه از سوره‌ی چهارم (نساء)، خداوند مردم را از نماز خواندن در حال مستی باز می‌دارد و می‌فرماید: لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى حَتَّى تَعْلَمُوا مَا تَقُولُونَ (... در حال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید...). اما حافظ می‌گوید: اگر پیر مرشد و راهنمای راستین تورا به عملی ظاهراً ممنوع فرا خواند، انجام بده و به «پیر مغان» اعتماد کن. زیرا اواز راه و رسم «سلوک» آگاهی دارد ولی تو بی‌خبری. (علاقه‌مندان برای درک عمیق‌تر این مسأله می‌توانند به قصه‌ی رازآلود ملاقات خضر و موسی که در سوره‌ی کهف «آیات ۵۹ تا ۸۲» اشاره شده است مراجعه کنند تا دریابند که ظاهراً هر سه کاری که خضر انجام می‌دهد غلط دینی است اما در واقع درست است).

۵- حضوری گره‌می‌خواهی از «او» غایب‌شود حافظ

متی ما تلق من تهوی دَع الدنیا و اَهملها
یکی از عارفانه‌ترین، هنری‌ترین و عمیق‌ترین ابیات حافظ که عشق راستین را می‌نمایاند، همین بیت زیباست که می‌گوید: اگر حضور «او» او را می‌خواهی، «تو از او غایب مشو»، زیرا که:

«دوست بی‌پرده از در و دیوار

در تجلی است یا اولی الابصار»
او هرگز غایب نیست. او ظاهرترین است، این تویی که از «او» غایب می‌شوی. وانگهی اگر به دوست رسیدی، دیگر همه‌ی دنیا را رها کن. به او بنگر و بس؛ مگر



دنیا را به عنوان ابزاری برای رسیدن به دوست نمی دیدی؟! اینک که به فیض وصال دوست رسیدی بدان او «کافی» است و به جز او را نباید دید. برای درک این مضمون از آیات قرآنی می توان به کلماتی چون «کفی» و مشتقات آن در کشف الایات مراجعه کرد. برای نمونه سی و ششمین آیه از سوره ۳۶ (زمر) را یادآور می شویم که می فرماید: اَلَيْسَ اللّٰهُ بِكَافٍ عَبْدَهٗ؟ (آیا خداوند برای بنده اش کافی نیست؟...)



غزل ۲

صلاح کار کجا و من خراب کجا	ببین تفاوت ره از کجاست تا به کجا
دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس	کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را	سماع وعظ کجا نغمه ریاب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال	خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد	چراغ مرده کجا شمع آفتاب کجا
مبین به سبب زنخدان که چاه در راهست	کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا
چو کحل ینش ما خاک آستان شماس	کجا رویم بفرما از این جناب کجا
قرار و خواب ز حافظ طمع مدار ای دوست	قرار چیست صبوری کدام و خواب کجا

ابیات ملهم:

۱- دلم ز صومعه بگرفت و خرقة سالوس

کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا؟

سالوس و ریا، یکی از بزرگ‌ترین رذایل اخلاقی و آفات دین‌داری و سلامت روانی است... به گونه‌ای که در چندین آیه‌ی مهم خداوند مردم را از ریاکاری برحذر داشته است. یکی از آن نمونه‌ها که سخت معروف است، در صد و هفتمین سوره‌ی قرآن (ماعون) می‌باشد. خداوند واژه «ویل» (... وای بر...) را برای نمازگزارانی که اهل ریا باشند به کار برده است. ناگفته پیداست که در ادبیات دینی «ویل» چاهی را گویند که در دوزخ است!!! بدینجهت است که در همان سوره‌ی کوتاه، آیات ۴ و ۶ چنین می‌خوانیم: «فویلٌ لِلْمُصَلِّینَ... الذین هم یراثون» (وای بر نمازگزارانی که ریا می‌ورزند)... البته ریا در انفاق، جهاد و غیره هم از سوی خداوند مورد طعن و لعن قرار گرفته است.

۲- ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد؟

چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟



زیباتر از این نمی شد مطرح کرد که «دل دشمنان» چراغ مرده است و چیزی را «در نمی یابد»!! به ویژه که در لغت و زبان «فقه» یعنی «دریافتن»،... اینک شما می توانید به آیات فراوانی از قرآن مراجعه نمایید که مفهوم فوق را نشان دهد، از آن جمله، آیه ای که عیناً یک جمله در سه سوره ی مختلف آمده است. این آیه است که در سوره ی انعام بیست و پنجمین آیه است و در سوره ی اسراء چهل و ششمین آیه و در سوره ی کهف هجدهمین آیه، که می فرماید: وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ اَكِنَّةً اَنْ يَفْقَهُوْهُ وَفِي اٰذَانِهِمْ وَقْرًا (و بر دل های آن ها پرده افکنده ایم تا آن را نفهمند و در گوش آن ها سنگینی قرار دادیم...). و در این جا دریغ می آید که از میان دهها آیه ی دیگر که نزدیک این مضمون اند. این آیه را یادآوری نکنم که در سوره ی ۴۷ (سوره ی محمد) آیه ۲۰ خطاب به رسول الله می فرماید: ... رَأَيْتَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ يَنْظُرُوْنَ اِلَيْكَ نَظْرًا مَّغْشٰی مِنَ الْمَوْتِ... (آنان را که در دل هایشان بیماری است می بینی که همچون کسی که در حال مرگ است به تو می نگرند...)

به راستی آری، چراغ مرده کجا، شمع آفتاب کجا؟